



سفر به خویشتن

● افسانہ شاپوری

روساخت و ژرفساخت

روساخت داستان (زندگی و احساسات حیوانی) و ژرفساخت (ہویت یابی و تحقق خویشتن) بہ گونه‌ای درہم تنیدہ شدہ است کہ تمایز آن بہ آسانی صورت نمی‌گیرد.

شخصیت دوک، قہرمان داستان، تلفیقی است از ویژگی‌های غریزی یا حیوانی او و شاخص‌های انسانی‌اش. گرچہ روساخت، تنها بہ زندگی حیوانی منحصر نمی‌شود و از دو لایہ تشکیل یافته است:

الف: ویژگی‌هایی کہ از یک سگ بہ عنوان حیوان انتظار می‌رود.

ب: توصیقاتی کہ نویسنده با استفادہ از شگردہا و تمہیدات داستانی، مخاطب را در معرض جزر و مدہای آن قرار می‌دہد تا در تقابل با آن، احساسات خود را دریابد. بہ بیان دیگر، ژرفساخت دولایہ دارد کہ «ہویت یابی» لایہ درونی تر آن است.

«بوی طویلہ ہمیشہ در من احساس امنیت و آرامش خاطر بہ وجود می‌آورد. چیزی در بوی اسب‌ها و چرم و یونجہ هست کہ وقتی با بوی نفت و صابون مخصوص شستن زین مخلوط می‌شود، ہم بہ من آرامش می‌دہد و ہم مرا یاد زندگی آزاد می‌اندازد.»
صفحة ۱۶

«دلہ برای ہیجانی کہ بہ هنگام ہی گردن گاوی کہ فکر می‌کردیم گم شدہ [بہ ما دست می‌داد] و تہ ماندہ غذاہای خوشمزہای کہ صبح‌های زود دور آتش می‌خوردیم، تنگ شدہ بود.» صفحه ۲۳

«اگر بدانی موقعی کہ باران‌های دیگر کوهستانی شروع شد، دلہ چقدر برای مزرعہ و آفتاب داغ بیابان تنگ شد. نمی‌دانی با چہ حسرتی بہ آن توفان‌های ناگہانی «سان مارشیل»، جوی‌های خشک کہ در عرض پنج دقیقہ بہ رودخانہ‌های پرآب مبدل می‌شد، جنب و جوش و ہیجان، فریاد مردہا و شر شر آب فکر می‌کردم!» صفحه ۲۶

طرد عاطفی دوک (سگ قہرمان داستان) از سوی مادر، گرچہ آزاردہندہ است، اما تنها در همان مقطع زمانی اهمیت پیدا می‌کند. این موقعیت، افق تازہای در برابرش می‌گشاید.

دنیای کوچک و محدود پشت مغازہ جبہ میوہای کہ دوک در آن بہ دنیا آمدہ و حالا دیگر تکہ پارہ شدہ است، بی تفاوتی مادر، ہمہ و ہمہ او را برمی‌انگیزد کہ دنیای نامحدود بیرون از مغازہ را تجربہ کنند. در ہر صورت، این خود اوست کہ دست بہ انتخاب می‌زند.

مفہوم خویشتن، مهم ترین عنصر اساسی در نظریہ راجرز است کہ بہ معنای «الگوی سازمان یافته‌ای» از ادراکات تعریف شدہ است. اگرچہ خویشتن، مدام تغییر می‌کند، لیکن ہمیشہ در ہر فرد نوعی سازمان،

رویکرد پدیدارشناختی، بہ تجربہ‌های خصوصی، یعنی دیدگاہ خصوصی فرد، درباره جهان توجہ دارد. این رویکرد بہ یک معنا، واکنشی است در برابر اعتقاد روانکاوان مبنی بر اینکہ انگیزش آدمی، حاصل تکانہ‌های ناهشیار است.

پدیدارشناسان، بہ جای توجہ بہ شاخص‌های عینی یک موقعیت یا کاویدن انگیزہ‌های دوران کودکی، بر دیدگاہ ذهنی و شخصی فرد درباره آنچه ہم اکنون در حال وقوع است، تأکید می‌ورزند.

رویکرد پدیدارشناختی بہ مطالعہ شخصیت، نظریہ‌هایی را دربر می‌گیرد کہ گاہ بہ عنوان نظریہ‌های انسان‌گرا شناختہ می‌شوند؛ زیرا در آنها بر خصوصیات تأکید می‌شود کہ تمایز دہندہ انسان از حیوان هستند مانند خودفرمانی و آزادی انتخاب. گاہی ہم از آنها بہ عنوان «نظریہ‌های خویشتن» یاد می‌شود؛ چون با تجربہ‌های خصوصی و درونی فرد کہ در مجموع، احساس «بودن» را در او می‌آفرینند، سر و کار دارند. بیشتر این نظریہ‌ها بر وجہ مثبت طبیعت انسان، یعنی تمایل او بہ حرکت در جہت رشد و شکوفایی تأکید دارند. (۱) یکی از بانفوذترین روان‌شناسان زمان ما، کارل راجرز است. روش او پدیدارشناسی و دیدگاہش انسان‌گرایی است. روش پدیدارشناسی راجرز بر ادراک، احساس، خودشکوفایی مفہوم خویشتن، تکامل شخصیت در دورہ‌های بالاتر دوران کودکی و تغییرات مداوم شخصیت تکیہ می‌کند.

□□□

دوک، سگ قہرمان داستان، پشت یک مغازہ بزرگ داخل یک جبہ میوہ، بہ دنیا می‌آید. او بعد از مدتی از آنجا می‌گریزد. یک روز و نیم طول می‌کشد تا بہ حومہ «سان مارشیل» می‌رسد. کلاستر او را می‌یابد و در مزرعہ‌اش نگہداری می‌کند. قہرمان داستان، با سگ‌ها و حیوانات دیگر مزرعہ آشنا می‌شود و بہ قول خودش، تجربہ‌های زیادی کسب می‌کند. کلاستر بعد از مدتی، دوک را بہ مزرعہ‌داری بہ نام «ایردی» می‌سپارد. اینجاست کہ دوک، وظیفہ سختی بہ عہدہ می‌گیرد. کار او نگہداری و مواظبت از گلہ گوسفندان است. او آنجا نیز تاب نمی‌آورد و بہ دہکدہ ناواجو در حومہ کوه‌های تاتو، پامی‌گذارد... بالاخرہ در یک سیرک، لثوری کوتولہ کہ رام‌کنندہ شیر است، او را می‌پذیرد. بعد از آنکہ از سیرک نیز فرار می‌کند، پراسپر او را می‌یابد. دوک کہ از ناآرامی‌ها و ہیجان‌های سیرک بہ تنگ آمدہ است، در کنار پراسپر، آرزوی یافتن آرامش و کمی توجہ شخصی دارد. اما دوک، قہرمان داستان، دیگر آن انرژی و تحرک گذشتہ را ندارد. در ضمن، ہیچ جایی را بہ اندازہ پاریس دوست ندارد. او پاریس را خانہ خود می‌داند پراسپر اما باید بہ وطن خویش بازگردد. برای ہمین است کہ دوک از پیش او نیز می‌گریزد. تا اینکہ...

- عنوان کتاب: پراسپر عزیز
- نویسندہ: پانولا فاکس
- مترجم: شہلا طہماسی
- ناشر: آنا
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخہ
- تعداد صفحات: ۸۴ صفحه
- بہا: ۲۷۰ تومان

◀ رویکرد پدیدارشناختی به مطالعه شخصیت، نظریه‌هایی را دربر می‌گیرد که گاه به عنوان نظریه‌های انسان‌گرا شناخته می‌شوند؛ زیرا در آنها بر خصوصیات تأکید می‌شود که تمایزدهنده انسان از حیوان هستند مانند خودفرمانی و آزادی انتخاب

هماهنگی، ثبات، تجانس و شکل‌یافتگی خاص خود را دارد. به نظر راجرز، انسان عوامل محیط را درک می‌کند و در ذهن خود به آن معنی می‌دهد. در مجموع، این سیستم ادراکی، میدان پدیداری فرد را می‌سازد.

«موقعی که بزرگ شدیم و می‌توانستیم از جعبه میوه بیرون بیرون، مادرم دیگر چندان اهمیتی به وجود ما نمی‌داد. به نظر خودش، نهایت سعی‌اش را در مورد ما کرده بود، اما اگر راستش را بخواهی، او به آدم‌ها بیش‌تر از سگ‌ها علاقه داشت. وقتی صاحب مغازه دم ما را گرفت و یکی یکی انداخت بیرون، مادرم اصلاً کککش هم نگزید. آن وقت از خانواده‌ما فقط دو نفر ماند؛ من و برادرم. ما دو تا خیلی با هم صمیمی شده بودیم، اما آخر یک روز او هم گذاشت و رفت و من عزا گرفتیم. نمی‌دانستم چه کار باید بکنم. هیچ‌کس را نداشتم... من پشت مغازه تک و تنها بودم. جعبه میوه هم خیلی وقت بود که تکه پاره شده بود. در همان موقع بود که فکر فرار به مغزم خطور کرد. دلم نمی‌خواست منتظر شوم تا یک نفر غریبه مرا بردارد. می‌دانستم که صاحب مغازه هم خیال ندارد نگاه دارد.» صفحه‌های ۷ و ۸

◀ روساخت (داستان زندگی و احساسات حیوانی) و ژرف‌ساخت (هویت‌یابی و تحقق خویش) به گونه‌ای درهم تنیده شده است که تمایز آن به آسانی صورت نمی‌گیرد

«پراسپر، من یک کلمه از حرف‌هایش را هم نمی‌فهمم و دلم هم نمی‌خواهد که بفهمم، اما به خوبی احساس می‌کنم که از من چه می‌خواهد؛ چون به عادت‌های یادگیری سگ‌وارم برگشته‌ام. من نه تنها کلمات او را می‌فهمم، بلکه صداهایی را هم که می‌سازد، می‌فهمم.» صفحه ۸۱

«من اینجا شغل خوبی دارم و امیدوارم این آخری‌اش باشد. صاحبم از مصاحبت با من لذت می‌برد. از این مهم‌تر، من برای او مفید هستم. او به کمک من، از خیابان‌ها رد می‌شود، از پله‌ها بالا و پایین می‌رود و از روی پل‌های فراوان پاریس عبور می‌کند. با اینکه خیلی ورزیده و ماهر است، فکر می‌کنم که به کمک من، کم‌تر زمین بخورد. فکر می‌کنم، شاید وجود من آزادی تازه‌ای برای او به ارمغان آورده باشد. احتمالاً قبل از آمدن من، نمی‌توانسته این قدر پیاده‌روی کند.» صفحه ۸۲

سفر دوک که در جهت ناشناخته‌های جهان و تحقق خویش (رشد زیستی و روانی) است، از کودکی تا دوران پیری، ادامه می‌یابد. اکنون او احساس می‌کند جایگاه حقیقی‌اش را یافته است.

زندگی با پیرمرد، با خودپنداری و تجارب گذشته‌اش هماهنگی دارد. به قول خودش، به عادت‌های قدیمی سگ‌وارش بازگشته و برای صاحب پیرش مفید است.

انتقادی که به روان‌شناسان انسان‌گرا دارند، این است که آنها عواملی مانند تحولات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بسیار کم اهمیت می‌دهند. همچنین، در میزان قدرت، اراده و اختیار و در منطقی و عقلانی بودن فرد اغراق می‌کنند. تصویر خوش‌بینانه، ذهنی، متعالی و ارزش‌گرایانه روان‌شناسان انسان‌گرا را نمی‌توان به وسیله روش‌های تجربه‌شده و متداول علوم بررسی کرد. این مسئله خود بزرگترین مشکل و ضعف این نوع نظریه است. (۲)

پاورقی‌ها:

۱- زمینه روان‌شناسی، جلد ۲ هیلگارد

۲- مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت، دکتر سعید

شاملو



خود را به آن طرف رساندم و به سوی کوه‌های تانو، به راه افتادم.» صفحه‌های ۳۱ و ۳۲

واکنش در برابر تجربه

راجرز می‌گوید: «موجود زنده، رفتارهایی در پیش می‌گیرد که با ادراک او از خویشتن همگون باشد. اگر بین تجربه‌های زندگی و مفهوم او از خویشتن تضادی حس کند، از خود واکنش دفاعی نشان خواهد داد.

فرارهای مکرر دوک، نمودی است از ناهماهنگی و تضاد میان تجربه‌های واقعی و ادراک و خودپنداری قهرمان داستان. یعنی ادراکات و مفاهیمی که او به آن ارزش می‌دهد و جزیانی مداوم و نسبتاً ثابت دارد.

این مصائب زندگی نیست که دوک از آن می‌گریزد. او از زیستن هراسی ندارد. جست و جوی دوک برای یافتن جایگاهی است تا در فضای امن آن خویشتن را دریابد. او در بخشی از نامه‌اش برای پراسپر، در توصیف احساساتش، چنین می‌گوید:

«پراسپر، دلم می‌خواست پیش تو بمانم. ماجراهای سیرک مرا فرسوده کرده بود. هیجان‌های پی در پی،

تجارب همه جانبه این سگ در مزرعه کلانتر و آشنایی با دوستان جدید، دم آلوده‌ای «پال»، سگ سیاه «آیل» و سگ بزرگ خرمایی «روی»، دوک را متحول می‌سازد.

شخص، پیوسته خود را نسبت به «خویشتن» می‌سنجد که نوعی قضاوت نسبت به ارزشمندی وجود است این صفت را راجرز، احساس عزت نفس می‌نامد. «آن روز صبح، اولین آموزش‌های شیوه رفتار در مزرعه را دیدم. خیلی درس‌های دیگر هم بود که خودم یاد می‌گرفتم.» صفحه ۱۷

«خیلی مهم است که سگ مزرعه، مارها را خوب بشناسد. سگ باید بتواند در اولین برخورد با مارهای سمی، از پس آن‌ها برآید، وگرنه کارش ساخته است. من در شناخت مارهای زنکی خبره شده بودم، اما این به سبب تعلیمات دوستانم نبود... روشی از خودم اختراع کردم، صاف از روی مار می‌پریدم بالا که حتی آیل هم مجبور شد اعتراف کند که خارق‌العاده است.» (صفحه ۱۸)

اما زندگی در کنار صاحب دیگر دوک، «ایردی» وظیفه سخت و پر مخاطره سگ گله و از همه بدتر، اینکه او را به سبب اشتباهات و سهل‌انگاری‌ها و بی‌مسئولیتی‌های پذیرفته‌شده تنبیه می‌کنند، بار دیگر او را به فرار برمی‌انگیزد.

«آن شب با دنده‌های لِه و تُوَرده، دراز کشیدم و به خرناس‌های پدرو گوش دادم. با عصبانیت و خشم، زیر لب گفتم: «اگر من این جا نبودم، تو چه کار می‌کردی؟»...

من همیشه یک سگ اهل عمل بوده‌ام. صبح روز بعد، پیش از طلوع آفتاب، از لانه بیرون رفتم. از زیر نرده‌ها